

گفت و گوی صبا با شیوا مقالو نویسنده و مترجم

آدمی چند هزار ساله هستم

شاید قبل از پیروزی انقلاب تعداد شاعران و نویسندگان صاحب سبک زن ایرانی به زحمت به تعداد انگشتان یک دست می‌رسید. فروغ، سیمین دانشور، سیمین بهبانی و... از جمله این هنرمندان تراز اول بودند. در دهه‌های شصت و هفتاد بتدریج نسل جدیدی از نویسندگان توانمند وارد عرصه ادبیات ایران شدند. زویا پیرزاد، غزاله علیزاده با آن سر نوشت تراژیک و تلخ، فرخنده آقایی و شیوا ارسطویی و... در میان نسل بعد این نویسندگان، نویسنده و مترجمی با نام شیوا مقالو ظهور کرد که گویی زن این حرفه را به خصوص در بخش ترجمه با چهره‌ای فتوژنیک دارد. مقالو با نگاه تیزبینانه‌اش نویسندگان مهم ادبیات جهان در سبک‌های مختلف را به مخاطب ایرانی معرفی کرد. جان بارت، دونالد بار تلمی، مورا کامی، کوبه آبه و... از این جمله هستند. در کنارش به باز نمایی دوباره سورتال‌ها و سر دسته آنان لوئیس بونوئل در چند کتاب پرداخت و با ترجمه ژانرهای سینمایی کتابش تبدیل شد به یک اثر مرجع دانشگاهی و نشان داد سینما در کنار ادبیات جزو دغدغه‌های اصلی فکری‌اش است. در بخش تالیف هم آثار کوتاه و بلند مقالو شد آئینه‌ای از خود شخصی هنرمند، تاریخ اساطیری و کهن ایران با تاکید بر بخشی از مویتن نویسنده (خراسان). نویسنده‌ای که از ابتدا تا امروز همچنان به دغدغه و باورهای خود و شیوه زیست متفاوتش پایبند است. خبرنگار صبا در این مصاحبه تلاش کرده تا حدی به افکار و شیوه تالیف و ترجمه و از همه مهتر دغدغه‌های سینمایی او که پر رنگ است بپردازد.

احمد محمد اسماعیلی
گفت و گو

شما اهل سفر هستید. آیا برای دور شدن از تنهایی و ملال زندگی شهری و مدرن سفر می‌کنید و یا در این سفرها به سوژه و موضوعات رمان‌های تان می‌رسید؟

اهل سفر هستم، هم برای لذت سفر و استراحت ذهنی و تجربه کردن مکان‌های نو و دیدن آدم‌ها و فرهنگ‌های تازه و هم تجربه زیست جدید و یافتن سوژه‌های داستانی تازه و یافتن شخصیت‌هایی که حتما در داستان‌هایم استفاده خواهم کرد. تمام سفرهای داخلی و خارجی من جایی در آثارم حاضر بوده‌اند. شاید مخاطب داستان من مستقیماً متوجه این رویکرد نشود، اما خودم به عنوان خالق اثر می‌دانم کدام داستانم تحت تاثیر کدام سفر نوشته شده است.

خودتان را بیشتر یک مترجم می‌دانید یا نویسنده؟

هم نویسنده و هم مترجم. این دو را از هم جدا نمی‌دانم و همیشه تلاش کرده‌ام که هیچکدام بر دیگری سنگینی نکنند. کتاب‌هایی که ترجمه می‌کنم معمولاً جهانی‌هایی جدا از داستان‌های تالیفی‌ام دارند و هرگز نخواسته‌ام بر اساس روال ترجمه‌هایم تالیفی پیش ببرم، یا برعکس و بر اساس سلیقه تالیفی‌ام کتابی را ترجمه کنم. این دو، راه جدای خودشان را می‌روند اما البته جاهایی مثلاً از نظر افزایش دایره واژگان و انباشت گنجینه زبانی و یافتن و به کار بردن واژگان نو بر هم تاثیر متقابل دارند. همچنین، به خاطر مترجم بودنم اشرافی کمابیش به جریان‌های قدیم و جدید ادبیات جهان دارم و می‌دانم در ادبیات معاصر چه رخ می‌دهد. بنابراین به شکلی از تالیف برای کارهای رمانی خودم رسیده‌ام که گرچه فردی و شخصی و بومی است و امضای سبکی مرا هم دارد اما در عین حال با استانداردهای رمان نویسی جهان هم مطابقت دارد. یعنی در عین نمایش و برجسته کردن درونیات و اهداف ذهنی من و اصولی که به آن‌ها معتقدم، با شیوه‌های جهانی نگارش رمان - به خصوص در دنیای معاصر - هم می‌خواند.

با مطالعه آثار تان، چه تالیفی و چه ترجمه، به نظر می‌رسد ذهنی سیال دارید. چقدر به این مسئله اعتقاد دارید؟

ذهن سیالی دارم و راستش بیش از حد فکر می‌کنم و با خودم گفتگوی ذهنی دارم. تلاش کرده‌ام این خصلت را که شاید در روال زندگی معمولی چندان هم مثبت نباشد، به سمت نوشتن هدایت و تبدیل به خصلتی سازنده کنم. سیر من پر از واژه و تصویر و گفتگو و قصه است. در بیرون هم که چند شغل را همزمان انجام می‌دهم، از جمله تدریس در دانشگاه و کلاس‌های خصوصی و سرپرستی بخش ادبیات خارجی نشر. بخش مشخصی از وقتم هم صرف امور حمایت از حیوانات می‌شود. باقی هم زندگی شخصی مثل کمی ورزش و گوش دادن به موسیقی و معاشرت با دوستان و...

خب، ذهن من مدام بین این جهان‌های بیرونی و درونی حرکت می‌کند. در تخیلم و به لحاظ وسعت زندگی‌های ذهنی که تجربه کرده‌ام، خودم را آدمی چند صد و حتی چند هزار ساله می‌دانم. ذهن من شبیه یک شهر بازی خصوصی است که مدام بین بازی‌های مختلفش می‌چرخد. البته هر چقدر هم با کسی صمیمی و نزدیک باشم، یا هر چقدر هم بخش‌هایی از آن را در داستان‌هایم نشان دهم، اما هیچکس اجازه ورود به آنجا ندارد.

تاریخ و باستان‌شناسی برای تان چه جذابیت‌هایی دارد که در داستانها و رمانها ی تان به عنوان دغدغه اصلی مطرح است؟

هر دو از دوران کودکی برایم جذاب بوده‌اند. پدرم دبیر تاریخ و مادرم اهل ادبیات و هر دو رمان‌های حرفه‌ای بودند. خانه ما همیشه پر از کتاب‌های ادبی، زندگی‌نامه‌ها، سفرنامه‌ها و تاریخ نگاری‌ها بود. از سن کم با رمان‌ها و سفرنامه‌های شرق شناسانی که به ایران آمده بودند، یا سیاحانی که از ایران به سایر نقاط رفته بودند، آشنا شدم. من عاشق سایر کشورها و فرهنگ‌های دنیا بودم، در عین حال عاشق زبان و کشور خودم.

هر چه بزرگ‌تر شدم بیشتر حس کردم که رسالتم - نه از نوع شعاری، بلکه واقعی - در این است که علاقت و تجربیات شخصی خودم در برابر ایران و جهان را به سمت و سویی هدایت کنم که خواندنش برای دیگران هم شاید جالب و راهگشا باشد. پس وقتی رمانی می‌نویسم که در آن تاریخ و فرهنگ و جغرافیا و محیط زیست منطقه‌ای ترسیم شده، می‌کوشم دغدغه‌هایم را طوری با خوانندگانم همسو کنم تا آن‌ها هم همان عشق را بچشند و لذت ببرند. خواننده امروزی، به خصوص جوان‌ها که وقتی برای شان نمانده و مدام درگیر جهان مجازی و نت و گوشی هستند، احتمالاً هرگز به سراغ کتاب تاریخی نمی‌روند که از گذشته ایران بگوید. ولی وقتی همان تاریخ را در قالب رمانی معمایی/جنایی پیاده می‌کنم، همه استقبال می‌کنند.

آیا روایت وقایع مهم تاریخی ایران - بعضاً تلخ و گزنده مثل حمله مغولان به ایران - که شما در کتاب اسرار عمارت تابان به آن می‌پردازید، به عنوان یک عبرت تاریخی برای تان مطرح است؟

وقتی کسی نگاه تاریخی از دور به اتفاقات داشته باشد، از جهتی شاید بتواند بهتر و مدبرانه‌تر با گزنده‌های شخصی و جمعی حاضر در زمان و مکان فعلی خودش هم روبرو شود. مثالی بزمن. یکی از خوانندگان «اسرار عمارت تابان» می‌گفت آن فصل شب حمله مغول تاثیر عجیبی روی او گذاشته: فصلی که شب حمله مغول است و تمام مردم شهر می‌دانند فردا قرار است توسط ارتش بیگانه کشته و سلاخی بشوند. عده‌ای از شهر خارج می‌شوند، اما اکثریت در شهر می‌مانند. زنان سر می‌تراشند و همگی آماده جنگ هستند. علی رغم اینکه می‌دانند سرنوشت‌شان مرگ است اما

را در پی دارد. شخصیت قوی و مستقل و چند وجهی و مسلط او هم جالب است. طبیعتاً فکر کردم ترجمه آثارش می‌تواند راهنما و راهگشای خوبی برای مخاطبان خاص تر ادبیات و سینما باشد.

از طرفی همیشه به نفس ترجمه و معرفی متون نو و مهم اما کمتر معرفی شده هم علاقه داشته‌ام. علاوه بر بونوئل (که البته شخصیت ادبی نبود)، چند نام ادبی مهم هم هستند که کتاب‌هایشان را برای اولین بار به فارسی معرفی کرده‌ام، مثلاً دونالد بار تلمی و اودیوچ دانتیکا و...

سینمای سرد و بی منطق بونوئل و تحقیر زندگی (به زعم شما، که در مقدمه کتاب بونوئلی‌ها به آن اشاره کرده‌اید) آیا مانیفست سبک سورتال محسوب می‌شود؟

سورتالیسم شاید از معدود مکاتبی بود که در همان بدو ظهور، مانیفست خودش را هم به دست خالق‌شان ارائه داد. این اتفاق چندان رایج نیست و اکثر مکاتب به مرور زمان و بعد از خلق شدن آثار، از سوی منتقدان طبقه بندی سبکی می‌شوند. سورتالیست‌ها سعی داشتند به اصول مطروحه‌شان وفادار باشند و در عین حال کارهای شخصی متفاوتی در تئاتر و شعر و سینما ارائه دهند. سینمای بونوئل سینمای سرد است، تماشايش کمی سخت است و شاید دافعه ایجاد کند. اما منظورم از تحقیر زندگی توسط سورتالیست‌ها، نه نفس زندگی و حیات بلکه تحقیر شکل رایج و عرف و رسوم زندگی روزمره بورژوازی و جوامع ریاکاری است که در ظاهر تن به هنجارهای مرسوم داده‌اند. سورتالیست‌ها چنین آدابی را مسخره می‌کنند. اصلاً پیشوند سور که به رئالیسم اضافه شده مشخص است که واقع‌نمایی و واقع‌گرایی در شکل عرفی را زیر سوال می‌برد و نمایش ظاهر واقع‌گرا از زندگی مثلاً واقعی را دوست ندارند.

در کارنامه ترجمه شما آشکار تعلق خاطر به نویسندگان ادبیات پست مدرن مثل جان بارت و بار تلمی دیده می‌شود. به نظر شما ادبیات پست مدرن چقدر با ذائقه امروز کتابخوان‌های ایران همخوانی دارد؟

من ترجمه را کلاً با ادبیات پست مدرن شروع کردم و اولین کتاب ترجمه‌ام مجموعه داستان «گمشده در شهر بازی» از بار تلمی است که ضمناً اولین کتابی هم هست که از او به فارسی ترجمه شده (البته قبلش مثلاً تکداستانی از او، به ترجمه استاد صدر تقی‌زاده و در کتابی گلچین شده از ادبیات آمریکا، چاپ شده بود). بعدش هم دو مجموعه دیگر از او ترجمه و منتشر کردم و مدتی بعد هم اثر مهم «گمشده در شهر بازی» اثر جان بارت را معرفی کردم. در دهه هشتاد که شروع به ترجمه آثار پست

خیلی با شکوه ایستادگی می‌کنند و شب را به شکلی تراژیک اما با قدرت به صبح می‌آوردند. اگر منظور تان از عبرت تاریخی چنین چیزی است، بله؛ رمان می‌تواند چنین درسی برای خوانندگان جوان داشته باشد. دوست دارم آن بزنگاه‌های مهم تاریخی را به ملتم معرفی کنم و در مورد زیبایی و زشتی‌هایش، و درس‌ها و عبرت‌های راهگشایش، با هم حرف بزیم. به خصوص که یک شخصیت زن کاراکتر اصلی این مجموعه است.

آیا شخصیت زن باستان شناس در چند گانه «تابان» برشی از شخصیت خود شما است؟

تقریباً تمام خوانندگان رمان‌های «تابان» که مرا از نزدیک می‌بینند، این سوال را می‌پرسند و تقریباً همه‌شان هم خودشان پیشاپیش می‌گویند که خودت هستی، حتی اگر بار اول باشد که مرا به چهره ببینند. خوب، بله، تابان شباهت‌هایی با خود من دارد. مشخصاً خیلی چیزها از تجربیات و اخلاق و انتخاب‌ها و کاراکتر من در تابان دیده می‌شود. ولی او وجود و زیست مستقلی دارد و عمداً در برخی نکات مهم تفاوت‌ها و حتی تضادهای مشخصی در مقایسه با خودم در او قرار داده‌ام تا فاصله‌گذاری انجام شود و از زندگی خاص خودش را داشته باشد. من قبل از مجموعه تابان و هم در داستان‌های کوتاهی که نوشته‌ام، شخصیت‌های داستانی‌ام را از جاهای مختلف ترکیب کرده و ساخته‌ام. زن و مردهای من برشی از آدم‌هایی هستند که یا مثلاً یک لحظه در سوپر مارکت یا تاکسی دیده‌ام و یا سال‌ها کنارم بوده‌اند. ترکیبی از افرادی که با خوبی یا بدی‌شان روی من تاثیر گذاشته‌اند. ترکیبی از قهرمان‌های فیلم‌ها و کتاب‌هایی که خودآگاه یا ناخودآگاه در وجودم تنه‌نشین شده‌اند، بخش‌هایی از خودم و بخش‌هایی از دیگران؛ کسانی که ترکشان کرده‌ام یا کنارشان مانده‌ام؛ بعلاوه تخیل!

ریشه علاقه تان به سبک سورتالیسم و ترجمه کتاب‌هایی نظیر «بونوئلی‌ها» و «جذابیت پنهان بونوئل» چیست؟ آیا به دغدغه‌های ذهنی شما بر می‌گردد که در مقدمه کتاب هایتان هم به آن اشاره داشته و گفته‌اید که از دوران تحصیل در دانشگاه به این سبک علاقه‌مند بوده‌اید، یا اینکه تلاش کرده‌اید به عنوان یک مکتب مهم و پیشرو قرن بیستم به آن بپردازید؟

هر دو، یکی از دلایلی که گفتم، دوران تحصیلم در دانشکده سینما و تئاتر است و علاقه و توجه جمعی ما به سینماگران نوگرا و خلاق بونوئل همیشه به عنوان هنرمندی ساختار شکن و جلوتر از زمانه برایم جذاب بود. همین امروز هم که سالها از ساخته شدن آثارش می‌گذرد همچنان از خیلی از فیلمسازان معاصر جلوتر است و دیدن فیلم‌هایش نکات جدیدی